



فاطمه مقدم، پژوهشگر

درحالی که ارتباطات روزی که روز گذشته‌تر می‌شود، اکثر کشورها سعی می‌کنند با بهره‌گرفتن از دارایی‌های چون فرهنگ و سنت‌های گذشته خود، از آن به عنوان یک ابزار قدرت استفاده کنند.
برای اینکه غذاهای سنتی، موزه‌های تاریخی، صنایع دستی، لباس و هر بخش از هویت یا فرهنگ یک کشور را همیشه هنری از کتیبه‌ن میراث جهانی بشمرند، باید علاوه بر محافظت و نگهداری و معرفی ارزش‌های آن به جهانیان، نوعی تبلیغ برای آن فرهنگ انجام شود تا بخشی از هویتش به‌مریام‌های جهانی تبدیل شود. از این رو نگهداشت فرهنگ با اجزای آن و معرفی آنها به جهانیان خود نشانی از قدرت به‌شمار می‌رود.

در فرهنگ ایرانی، نهداده و نشانه‌های معنقی وجود دارد که در پیشت هرکدام محتوایی ژرف پنهان است. مدت زدی نیست که برخی از طراحان لباس با توجه به اهمیت خلاقیت و نوآوری در طراحی لباس به امری خلاقانه در حوزه فرهنگ دست زده‌اند و با استفاده از نقش‌ها و نمادهای سنتی و پویاک ایرانی نقش‌بته جقه، گل شامه‌هایی و… در لباس‌هایی با طرح‌های مدرن می‌پردازند.

نکته‌ای که در سراسر ایام اخیر زیاد به چشم می‌خورد، عرضه لباس‌هایی با نام سنتی است که در آنها از نقش‌های ایرانی بدون خلاقیت استفاده شده است؛ تلاش‌هایی که نتیجه همه آنها نه تنها بازتولید زیبایی نیست بلکه ساخت ظاهر بی‌مصرفی مدخوش از آن چیزی است که به عنوان لباس سنتی در ذهن ایرانیان می‌تواند جایگاه

ضرورت بازآفرینی لباس‌های سنتی ایرانی

ارجمندی داشته باشد.

افراد آن از نظر ساخت و تن و پینش مترقی باشند، چون آن‌قدر درگیر مسائل اندیشه و تولید دانش و هنر هستند که به لباس‌پوشیدن بر اساس مد ارزشی نائل نم‌شوند و مد نمی‌تواند در این جوامع یا بگیرد.
بر این حالی است که ایران آن به‌ویژگی آن نادره و طبیعتا مد به عنوان حرکت رو به جلو در جامعه پذیرفته می‌شود و مردم را به سمت خود می‌کشد. از سوی دیگر برای یک انسان امروزی این سؤال مطرح می‌شود که آیا این نوع لباس سنتی می‌تواند کارایی لازم را داشته باشد؟ مسلماً نه.

در دنیای تجارت، تولیدی‌ها عمدتاً بر اساس سبک و رویه اقتصادی مبتنی بر به‌صرفه و ازان بودن یا قابلیت کی‌همی بسیار بالا رو به گسترش است. طبیعتا چون مسئله سود و زیان در تولید انبوه لباس اهمیت بسیاری پیدا می‌کند، تولیدکنندگان حتی در صورت نگاربردن نقوش و دوخت‌ها و رودوزی‌های سنتی به ناچار نمی‌توانند به این بخش باکیفیت بپردازند و حتی زیروارهای باسوزن‌دوزی و دیگر رودوزی‌های برگرفته از لباس‌های سنتی را با چرخ صنعتی انجام می‌دهند و ماهیت این نوع دوخت‌ها تغییر می‌کند و طبیعتا کیفیت آن نیز بسیار پایین می‌آید.

آنچه از برابند بازار به دست می‌آید این است که تنها فقر متوسط رو به پایین از نظر اقتصادی تمایل بیشتری به

استفاده از لباس‌های دارای یک یا بخش یا تکه‌های از نقوش یا طرح و پارچه‌های سنتی‌ترین شده است. ضرورت دارد برای بازآفرینی لباس‌های سنتی ایرانی حتی در سطح نقوش و طرح‌ها و کیفیت چه در نوع پارچه و چه در دوخت توجه بسیاری شود و همین فاکتورها قیمت لباس را به شدت افزایش داده و از دسترس عامه مردم خارج می‌کند. آنچه در دسترس عموم باقی می‌ماند لباس‌های بی‌کیفیت و ارزانی است که تنها مخاطبان کمی از فقر ضعیف جامعه دارد. این نوع دوخت در جنوب ایران نیز وجود دارد. وقتی نوع دوخت وقتی با طرافت دوخت دست‌دوز سنتی روی لباس می‌آید، قیمت آن لباس را به شدت افزایش می‌دهد. وقتی طراحی قصد می‌کند این نوع دوخت فارسی (خوس‌وزی) را روی لباس‌های که در بازار قرار است عرضه شود، زیاده‌بیابود، ناچار است به شدت کیفیت دوخت و حتی پارچه را پایین بیاورد تا قیمتش به قیمت‌های بازار نزدیک شود. به همین منظور کیفیت آن افت پیدا می‌کند و هم از نظر فرمی ترکیب نامناسبی به وجود می‌آید.

لباس‌های سنتی لباس‌های بسیار فاخری هستند و برخی طراحان با استفاده بجا و درست به همان سبک اصل از طرح‌ها، باعد زنده‌نگه‌داشتن نقوش و طرح‌های لباس‌های سنتی می‌شوند که این کار همان‌طورکه بیان شد هزینه تمام شده یک لباس را به شدت افزایش می‌دهد اما برخی نیز با ارائه دوخت‌های بی‌کیفیت با استفاده غیرخلاقانه نقوش برآمده از لباس‌های سنتی را در ذهن مخاطب مخدوش می‌کنند.

انواع دوخت‌های بارزاش و زیبای سنتی چه خوس‌دوزی فارسی و چه مثلا خوس‌دوزی بلوچ باید روی لباس‌ها و پارچه‌هایی بیاید که خود نیز ازرسمند و باکیفیت باشند به اینکه مانند نمونه‌های بازاری مثلا تکه‌دوخت‌هایی از دوخت‌های سنتی نظیر بلوچ‌دوزی و همان خوس‌دوزی در روی بدنتین نوع پارچه به کار می‌برند که همه چیز را زیر سؤال می‌برد.
گرچه لباس‌های امروزی ما مدرن است اما عقبه برخی از لباس‌ها نظیر ریش‌پوش که متداولترین لباس زنان است، مجلسی لباس‌های سنتی خودمان برمی‌گردد. ریش‌پوش و کت امروز و دو واقع لباس‌هایی که به صورت پوشش بی‌اشک هستند، به لباس سنتی به نام چوخا برمی‌گردد که بالایش مردانه‌ای است مشترک بین اقوام ایرانی و اهالی استان فارس- اراقانی نیز لباسی بی‌شکل و بلند و گشاد است که توسط مردان و زنان اهل قشقلایی استفاده می‌شده که این اراقانی‌گاه به صورت نیمه‌تعه و قد آن تا کمر بوده که کت و روپوش امروزی ادامه فرمی همین لباس هاست. در واقع این نوع روپوش از دوره مادها روی لباس برخی از اقوام ایرانی بوده و در برخی زمان‌ها، استفاده از آن کمرنگ و در برخی زمان‌ها پررنگ بوده است. استفاده از این روپوش به کشاورزهای اروپایی هم رفته و البته این نوع وگ همچنین کنونی همانی است که از غرب به ایران آمده اما عقبه آن به لباس‌های سنتی خودمان برمی‌گردد.

ما در لباس دو بخش داریم؛ یک بخش تزئیناتی که شامل رودوزی‌ها و نقوش و همین‌طور اکسسوری‌هااست (Sajjadi, 1989: 32).

محمدرضا ناسبعبیداللهی: سفال یکی از شاخص‌ترین مواد فرهنگی باستان‌شناختی است که کمک زیادی به شناخت دوره‌های فرهنگی، سبک زندگی، هنر، تقوینه، تجارت و… می‌کند. در برخی دوره‌ها سفال‌هایی با ویژگی‌های خاصی رواج داشته از جمله در دوره ساسانیان که «سفال یرقالی ظریف نقوش» در بسیاری از موزه‌های این دوره به دست آمده و به نام سفال نموردا (نشرده) شناخته می‌شود. سفال نمردا از جمله سفال‌های ساسانی است که در اغلب موزه‌های تاریخی حاشیه خلیج فارس شناسایی شده است. کاوش‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که این نوع سفال عمدتاً از جنوب شرق ایران به حاشیه خلیج فارس صادر می‌شده است. نخستین بار در سال ۱۹۸۹ میلادی سیدموسوی سیدسجادی در گزارشی که از کاوش‌های مناطقی در جنوب شرق ایران از جمله منطقه نموردی در سیستان و بلوچستان منتشر کرد، این نوع سفال را نامرد (Namord) نامگذاری (Sajjadi, 1989: 32).

سفال نامرد؛ پررنگدنی و ویژگی‌ها

سفال‌های یرقالیسی ظریف نقوشی با نامرد از نواحی گوناگون جنوب ایران مانند بلوچستان کرمان، هرمزگان، بوشهر و تا حدودی در فارس و نیز در خراچ از ایران در مناطقی چون بلوچستان، پاکستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس تا شمال عمان دیده شده است (محمدرضا و امینی، ۱۳۹۱:۲۵۶).

بدنه این سفال، بیشتر به رنگ قرمز بوده، اما رنگ‌های دیگری چون آجری، یرقالی، خاکستری و قهوه‌ای نیز در آنها دیده می‌شود. بدنه آنها معمولاً ظریف بوده و شاموت آهک‌ماسه است. بیشتر سطح آنها، یک پوشش که رنگ آن یرقالی تا قرمز تیره متغیر بوده، پوشاننده شده است. شکل رایج آنها قح (لبان) بوده (به ضخامت ۵-۲ میلی‌متر) اما شکل‌های دیگری از آن مانند انواع گانه، قح وخمه نیز در میان آنها دیده می‌شود. نقش‌ها یا رنگ‌های ساده تا سایه روشن و قهوه‌ای تیره تا روشن، ترسیم شده‌اند. نقش‌هایی‌همه نیز عبارت‌اند از: خضای موزی آفقی، عمودی، مورب، لوزی، هاشوری، موج‌دار، موج‌دار آجری، زنباری، حلزونی و گاهی نیز نقش‌های حیوانی و گیاهی، نمایی نمونه‌ها دارای آثاری از پرداخت هستند که همواره بر روی سطح بیرونی به کار رفته، اما گاهی در بخش‌های درونی آنها نیز این پرداخت دیده می‌شود (همان، ۲۵۷).

سفال نامرد یکی از گونه‌های سفالی خاص به‌دست‌آمده از سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس است. این گونه بیشتر از موزه‌های بخش شرقی خلیج فارس به خصوص از موزه‌های آندور، گوئن، تل‌اراک، ملیجا، سوهار و جزیره القلم به دست آمده است. علاوه بر آن از بخش‌های جنوبی عربستان، موزه‌های قانا در بین نشمارتی نگه سفال از این گونه به دست آمده است. با وجود اینکه پررنگ‌دنی گسترده این گونه با توجه به یکسانی ویژگی‌های آن در اغلب خیره، شاموت، پوشش نوع و رنگ نقش و شکل طرف احتضال یک مرکز ساخت داشته‌اند، با توجه به شمار فراوانش در منطقه میناب، ویلیامسون و منطقه رای برای تولید این گونه‌ها پیشینه‌اند داده است. پاتس و پرستون براساس ویژگی‌های فنی این گونه سفال، از جمله رنگ خمیره کیفیت بخش و ساخت، نسوع پوشش و نوع نقشی این گونه سفال را به دو گروه تقسیم‌ندی کرده‌اند. تقسیم‌ندی ارائه‌شده توسط این دو باستان‌شناس را براساس سفال‌های گونه نامرد به‌دست‌آمده از قلم و موزه‌های میناب می‌توان به‌دست‌آمد (خرزوراده و سرلگ، ۱۳۹۸:۷۹).

نم مارون (سفال مری)

این به طی بررسی‌های سال ۱۳۸۴ شناسایی و ثبت شد و از آن نامرد سفال به دست آمده است. سرلگ این تیره را در سال ۱۳۸۴ بررسی مجدد و در زمستان ۱۳۸۶ کاوش کرد. سرلگ براساس سفال‌های به‌دست‌آمده از الیه‌های مختلف، پنج دوره فرهنگی در این تیره شناسایی کرده است. در دوره اول که چندین دوره فرهنگی در تیره است، براساس سفال‌های گونه لعاب‌دار به سه دسته تقسیم‌ندی اولیاهمی (سه دتا تا ۵ هـ ق) تاریخ‌گذاری شده است. دوره دوم براساس وجود سفال نواغ یا خمیره و پوشش قهوه‌ای و اواخر دوره اول و ششگونی و اوایل دوره ساسانی تاریخ‌گذاری شده است. در دوره دابل انتساب دوره دوم تم مارون می‌گردد؛ خود؛ تنها الگوی مشخص در رابطه با طبقه‌ندی گونه‌شناسی سفال‌های دوره تاریخی، به ویژه ساسانی در صورت نبود و چون نبود، این تیره از سوی دیگر نشانه فرم فزین و تکلیف ساخت برخی گونه‌های سفال‌های گل‌برگی است. در دوره سوم، سفال‌های اواخر اشکانی و اوایل ساسانی توسط مغزبان شناسایی شده است. سفال‌های دوره ساسانی در مناطق شرق آسیا، اقیانوسیه و استرالزی (Australia) یافت.

سنگواره‌های چینی میاندان استخوان یک آژواره مستحکم از شیاغه نیز ممکن است متعلق به دینودان باشد. همین احتمال درباره سنگواره یک مجموعه از هارین (مرد ازدها) هم وجود دارد که در زیبایی حفظ و من و جنبه رفتار اخفشار مطالعه آن را با همکاران چینی داشت.

این سفال هم به ابعاد ۱۵۰×۵۰ متر در کنار سالن دریا در فاصله ۵۰۰ متری جنوب جاده اسفالت قلم به سوزا و دو کیلومتری روسای تیره و ریحماه قرار گرفته است. باکیتری درباره درگشت داربیم، در مناطق وسیعی از افریقا، چون حتی بلساوه، یمن، استخوان یا چمجهه کهن نیز کشف نشده، گرچه براساس نظرات اندرانلد، پژوهشگران کرد، جری هبری سواته پایو - که سال گذشته با طرح نوبل گرفت- اعلام کرده است که DNA ناندرتال‌ها، به وضوح نشان می‌دهد آنها از دودمانی جداگانه نسبت به تمام انسان‌های معاصر بودند. در ۲۰۱۰-

تیم پایو موفق به بازسازی نسخه‌های ابتدایی از ژنوم کامل یک ناندرتال شد - دستاوردی بی‌نظیری که متمایزبودنشان را از ما، انسانان کنونی به تنها ۲-۳ درصدی برساند.

هر از حال که آثار آنها جزئیاتی غافلگیرکننده داشت و سفر مجبور به دیدن بیشتر در دیه‌گاهایم بیرومن ناندرتال‌ها کرد. همواره کشف شده است ممکن نیست DNA ناندرتال‌ها را در خود داشته باشیم. فکر می‌کردم که آمیزش با انسانان کنونی در این بین اتفاق افتاده باشد. همین احتمال درباره سنگواره یک مجموعه از هارین (مرد ازدها) هم وجود دارد که در زیبایی حفظ و من و جنبه رفتار اخفشار مطالعه آن را با همکاران چینی داشت.

سفر، گرگت یافتند.

مخفیانه ایف کوئینسی -دیرین‌انسان‌شناس- بود که توانست این مججمه را اندازه‌گیری کند. تصور می‌شد مججمه متعلق به یک ناندرتال آفریقایی ۴۰ هزارساله باشد، اما به محض اینکه تکه‌های به آن انداختم، تشخیص دادم که صورتش شبیه انسان هوشمند است، نه ناندرتال (گرچه نمونه‌ای ابتدایی نبود).

با توجه به اینکه این نمونه با وجود خصوصیتی کاملاً ابتدایی، تنها ۴ هزار سال قدمت داشت، آیا واقعاً می‌توانست یکی از اجداد انسان‌های هوشمند باشد؟ مانند دیگر کشفیات آن زمان، این مججمه را هم این‌گونه تفسیر کردند که افریقا در روند توسعه انسان‌های مدرن، و رفتارهای پیچیده آنها نسبت دزدی شد. وقتی می‌خواستیم به موزه‌ای در شهر برنو بروم که هم نمونه‌های کلیدی ناندرتال‌ها و هم کرومانیون‌ها را در خود داشت، دولت کمونیست دانه و به این ترتیب، شکلی بسیار محتمل از اجداد انسان‌های هوشمند است، بعدها فهمیدم شواهد قدرتمندی وجود دارند که نشان می‌دهند غیرمنتظره‌ای داشت.

بعد از آن آزمون بر سر کشفیات حرفه‌ای او و البته سرگذشت کشفیات و اندیشه‌های چوئان‌ او و معاصرانش است. یادداشتی که خواندنش برای مخاطب ایرانی، خالی از درس‌های آموزشی نخواهد بود. مانند بسیاری از مشاغل دیگر، نقاشی، نقش‌های در علم جیوهی من ایفا کرد. به دوران کودکی که نسبت به مجسمه‌ها و دستاوردن مربوط به ناندرتال‌ها علاقه و بی‌قراری نشان می‌دادم و پس از یک دوره چالش‌برانگیز در سال ۱۹۶۶ که به‌عنوان معلم خیره در شرق لندن کار می‌کردم، قرار بود که در کالج برنزشکی بیهارمرستان لندن، درس پزشکی بخوانم، که در همان زمان، فهمیدم رشته‌ای دانشگاهی به نام «انسان‌شناسی» وجود دارد. واحدهای درسی، هم شامل باستان‌شناسی می‌شدند و هم مطالعه سنگواره‌ها. پدر و مادرم تمایل داشتند، اما نهایتاً از پزشکی خواندن کوتاه آمدند. واحدی را در کالج انتخاب‌نشده‌ای لندن شروع کردم که در آن، امکان بازدید از پشت صحنه موزه تاریخ طبیعی لندن را داشتم. در آنجا، سنگواره‌های حقیقی انسان‌ها که به دست مجسمه یک ناندرتال از جبل‌الطارق- را نشانمان دادند، فکر می‌کردم در بهشت هستم.

زمانی که در ۱۹۶۹ فارغ‌التحصیل شدم، در رشته من فرصت‌های پژوهشی وجود نداشت. در واقع از خوش‌شانسی من بود که دان پارولن با یک شغل موقت در موزه تاریخ طبیعی، تأمین کرد. با اینکه چیزهای زیادی یاد گرفتم، اما می‌فهمیدم محیط آکادمیک را ترک کنم و معلم علوم باسشم که اقبال.

یک بار دیگر به من رو کرد.
تصاتی ماسکرو- دینور انسان‌شناس دانشگاه بریستول- یک کمک هزینه تحصیلی دکترا به من پیشنهاد داد و یک ماه بعد، در پیوست علمی یک شغل که مسیر حرفه‌ای را همین کرد، زندگی‌ام را تغییر می‌داد و به رزهایی دوباره در آن جا گذشته بود. درست یک سال بعد، در ۱۹۶۰ با دست صحنه و طیف‌های سراسرت اما نامعمول بود. اتومبیل موریس ۱۰۰۰ قدیمی‌ام را از لندن تا بریستول و بعد در سفری پنج هزار مایلی در سرتاسر قاره اروپا

خروج از آفریقا: روایت یک عمر تلاش در جست‌وجوی خاستگاه بشریت



• کریس استرنرگر در کجا مهم بیرون هبل، سنگواره‌ای از انسان پایدِرگ- یک گونه انبوه مغزخانه- که در 1921 در اسیا کشف شد.

(عکس از کوین و/و اشتر عکاس منقلی به موزه تاریخ طبیعی لندن و رویترز)

• کریس استرنرگر، اردوگاهی در نیولوی، ۱۹۷۱: سفری جادوی که مسیر حرفه‌ای او را زمین دراز تا تغییر داد

راندم و به بازدید موزه‌ها رفتم تا سنگواره انسان‌های هوشمند که -مانند کرومانیون‌ها- را با ناندرتال‌ها مقایسه کنم.

• کریس استرنرگر، مسئول ارشد پژوهش‌های درگشت انسان در موزه تاریخ طبیعی لندن، ترجمه علی فتیری، دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی پیش از تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، در آغاز سال جدید میلادی، به رسم هر سال، فهرستی از دریافت‌کنندگان نشان‌های افتخار نهاد سلطنت بریتانیا اعلام شد و در آن میان، نام کریستوفر برابان استرنرگر دیده می‌شد، انسان‌شناس برجسته و بلندآوازه بریتانیایی که حالا در میان بسیاری افتخارات دیگری،

مدال فرماندهی امپراتریه امپراتوری بریتانیا (CBE) را نیز می‌توان دید. کریس استرنرگر که دانش‌آموخته انسان‌شناسی از کالج دانشگاهی لندن (UCL) و دکتری آنتومپی از دانشگاه بریستول است، دهه‌هاست که مسئولیت رهبری پژوهش‌های حوزه درگشت انسان در موزه تاریخ طبیعی لندن را بر عهده دارد و با وجود مشارکت‌های گسترده‌ای که در عرضه‌های گوناگون این رشته داشته، پیش از همه به واسطه نقش پررنگ خود در شکل‌دهی به نظریه خروج از آفریقا شناخته می‌شود. آنچه در ادامه می‌خوانید، ترجمه‌ای است از یادداشت استرنرگر که در ۳۱ دسامبر ۲۰۲۲ روی وبسایت نشریه گاردین منتشر شد و هدف آن، مروری بر سرگذشت حرفه‌ای او و البته سرگذشت کشفیات و اندیشه‌های چوئان‌ او و معاصرانش است. یادداشتی که خواندنش برای مخاطب ایرانی، خالی از درس‌های آموزشی نخواهد بود. مانند بسیاری از مشاغل دیگر، نقاشی، نقش‌های در علم جیوهی من ایفا کرد. به دوران کودکی که نسبت به مجسمه‌ها و دستاوردن مربوط به ناندرتال‌ها علاقه و بی‌قراری نشان می‌دادم و پس از یک دوره چالش‌برانگیز در سال ۱۹۶۶ که به‌عنوان معلم خیره در شرق لندن کار می‌کردم، قرار بود که در کالج برنزشکی بیهارمرستان لندن، درس پزشکی بخوانم، که در همان زمان، فهمیدم رشته‌ای دانشگاهی به نام «انسان‌شناسی» وجود دارد. واحدهای درسی، هم شامل باستان‌شناسی می‌شدند و هم مطالعه سنگواره‌ها. پدر و مادرم تمایل داشتند، اما نهایتاً از پزشکی خواندن کوتاه آمدند. واحدی را در کالج انتخاب‌نشده‌ای لندن شروع کردم که در آن، امکان بازدید از پشت صحنه موزه تاریخ طبیعی لندن را داشتم. در آنجا، سنگواره‌های حقیقی انسان‌ها که به دست مجسمه یک ناندرتال از جبل‌الطارق- را نشانمان دادند، فکر می‌کردم در بهشت هستم.

زمانی که در ۱۹۶۹ فارغ‌التحصیل شدم، در رشته من فرصت‌های پژوهشی وجود نداشت. در واقع از خوش‌شانسی من بود که دان پارولن با یک شغل موقت در موزه تاریخ طبیعی، تأمین کرد. با اینکه چیزهای زیادی یاد گرفتم، اما می‌فهمیدم محیط آکادمیک را ترک کنم و معلم علوم باسشم که اقبال.

یک بار دیگر به من رو کرد.
تصاتی ماسکرو- دینور انسان‌شناس دانشگاه بریستول- یک کمک هزینه تحصیلی دکترا به من پیشنهاد داد و یک ماه بعد، در پیوست علمی یک شغل که مسیر حرفه‌ای را همین کرد، زندگی‌ام را تغییر می‌داد و به رزهایی دوباره در آن جا گذشته بود. درست یک سال بعد، در ۱۹۶۰ با دست صحنه و طیف‌های سراسرت اما نامعمول بود. اتومبیل موریس ۱۰۰۰ قدیمی‌ام را از لندن تا بریستول و بعد در سفری پنج هزار مایلی در سرتاسر قاره اروپا